

## تمایزات حقوقی زن و مرد در پرتو قرآن

سعید مولوی وردنجانی<sup>Ø</sup>

### چکیده

در اسلام زن و مرد هر دو انسان‌اند و هیچ ترجیحی میان آنها وجود ندارد، مگر با معیار تقوا. اما در عین حال خلقت آنها متفاوت است و به همین روی در فروعاتی از شرع مانند ارث، شهادت، عده، طلاق، مهریه و نفقه احکامی متفاوت برای آنها تشریح شده است. البته در هیچ یک از این احکام جنسیت محض ملاک قرار داده نشده است تا محض مرد بودن حقوقی برای او ایجاد نماید، یا صرف زن بودن نیز او را از حقوقی محروم کند. بنابراین آنچه در قرآن و فقه درباره زن و مرد وجود دارد، تفاوت است نه تبعیض؛ چراکه تبعیض به معنای اختلاف در حکم (باوجود اتفاق در خصوصیات) است، اما از آنجاکه زن و مرد واجد یک خصلت نیستند، اختلاف در احکام آنها تبعیض به‌شمار نمی‌رود.

### واژگان کلیدی

تبعیض، تفاوت، عدالت اجتماعی، عدالت حقوقی.  
پژشگاه مطالعات فقهی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

Ø. دانشجوی دکتری فقه و حقوق خصوصی مدرسه عالی شهید مطهری. E-mail: molavi.saeid@yahoo.com



## مقدمه

در نوشتار پیش‌رو برآنیم تا سیمای زنان و مردان را از حیث حقوق و تکالیفی که در قرآن آمده، بنمایانیم. از این‌رو، بحث را در دو حوزه حقوق زنان و تکالیف مردان و بالعکس پی خواهیم گرفت. البته باید دانست درباره این موضوع با آثاری پرشمار روبه‌رویییم، اما آنچه این نوشتار را از نوشته‌های پیشین متمایز می‌کند، یکی تحلیل قرآنی موضوع و دیگری نگاه جدید نگارنده در برخی از مقولات است. بی‌شک آنچه ضرورت طرح چنین مسائلی را در مجامع علمی دانشگاهی ایجاب می‌کند، اهمیت موضوع زنان در جوامع علمی امروز است که متأسفانه گاه گرفتار تعصبات جنسیتی می‌شوند.

در آغاز باید به این اصل اساسی در قرآن توجه داشت که زن و مرد هر دو انسان‌اند و هیچ یک را بر دیگری برتری نیست، مگر به تقوا: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی، و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا، اناکم عندالله اتقیکم» (حجرات، 13). نیز در جایی دیگر آمده است: «انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض» (آل عمران، 195). بدین‌بین، خداوند تلاش هیچ انسانی را - اعم از زن و مرد - ضایع نمی‌گرداند، مگر اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند و بی‌شک نتیجه خوب یا بد عمل هر فرد به خود او بازمی‌گردد: «کل نفس بماکسبت رهینه» (مدر، 38). این سخن خود دلیل روشنی است بر عدم تفاوت میان زن و مرد در بعد انسانی. بنابراین زنی که از درجات ایمان و از علم و فضایل اخلاقی برخوردارتر است، گرامی‌تر بوده و هیچ مردی هم‌تراز او نیست. در آیاتی دیگر به صراحت می‌خوانیم:

من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن  
فلنحیینه حیوه طیبه، و لنجزینهم اجرهم با  
حسن ما کانوا یعملون. (نحل، 9).



و من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو مؤمن  
فاولئك يدخلون الجنة، يرزقون فيها بغير حساب.  
(مؤمن، 40)

و من يعمل من الصالحات من ذكر او انثى و هو  
مؤمن فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون نقيرا.  
(نساء، 124)

قرآن با آنکه می‌توانست مردان را به‌عنوان الگو معرفی کند، شاید برای رفع این شبهه که زنان در مسیر سعادت راهی ندارند، اسوه خوبان و مثال بارز بدان را از زنان شناسانده است:

و ضرب الله مثلاً لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَاةً  
اذقالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة و نجتى من  
فرعون و عمله و نجتى من القوم الظالمين و مريم  
ابنه عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من  
روحنا و صدقت بكلمه ربها و كتبه و كانت من  
القانتين \* ضرب الله مثلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَاةً  
نوح و امره لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا  
صالحين فخاننا هما فلم يغنيا عنها من الله شيئا  
و قيل ادخلا النار مع الداخلين. (تحریم، 12 - 10)

اگر این‌گونه است که از نظر انسانی هیچ تفاوت و ترجیحی میان زن و مرد نیست و تنها ملاک برتری آنها تقواست، چرا قرآن کریم مردان را برتر از زنان دانسته است؟ آنجا که فرمود: «... و لهنّ مثل الذي عليهنّ بالمعروف و للرجال عليهنّ درجة.» (بقره، 228) در جایی دیگر نیز مردان را قائم بر زنان شمرده و ضمن بافضیلت‌تر دانستن آنها اعلام داشته: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم...» (نساء، 34)

آنچه در مورد نگاه انسانی قرآن به زن و مرد بیان شد، با دو آیه پیش گفته منافاتی ندارد؛ چراکه موضوع این آیات کرامت انسانی زن و مرد نیست، بلکه همان‌گونه که از سیاق آیات قبل و بعد آنها برمی‌آید، وظایف و تکالیفی است که هر یک برپایه نوع خلقتشان برعهده دارند؛ بدین معنا که خداوند حکیم مرد و زن را به‌گونه‌ای آفریده که یکی از نظر قوای جسمی



و بدنی قوی تراست و دیگری از بُعد نیروی عاطفی. البته این قوت و ضعف نشانه نقص یکی و کمال دیگری نیست، بلکه هر دو موهبتی الهی است و به جای خود زیبا.

مرحوم علامه طباطبایی درباره آیه اول می‌نویسد: «این آیه را باید این‌گونه توجیه کرد که عدالت اجتماعی اقتضا می‌کند که هر کسی براساس استعداد خود به حقش برسد و چون مردان از نظر قوای عقلی و جسمی بر زنان اولی هستند، باید به حق خود برسند؛ کما اینکه زن نیز به خاطر اولویت عاطفه‌اش بر مرد، باید در احکام به حق خود دست یابد و لذا اینکه گفته است مردان بر زنان درجه دارند، تمام در این بُعد است و اساساً ارتباط با کرامت انسانی او ندارد.» (طباطبایی، 1370، ج 2، ص 415 - 409)

ایشان در مورد آیه دوم نیز می‌گوید: «دلالت بر ترجیح یکی بر دیگری ندارد، بلکه این آیه بیانگر این معناست که قوای مرد قوی‌تر از زن است. لذا سرپرستی خانواده و تأمین اقتصاد آن را به او واگذار نموده است.» (همان.)

#### تمایزات حقوقی زن و مرد در قرآن

در این حوزه نخست باید قاعده‌ای کلی تنظیم نمود، مبنی بر اینکه زن و مرد هر دو انسان‌اند و صاحب کرامت، ولی از این سو خصلت‌هایی متفاوت دارند و همین ویژگی‌ها احکام متفاوتی می‌طلبد. پس از این، می‌باید برخی از احکام حقوقی متفاوت بین زن و مرد را که در قرآن بیان شده، به تحلیل گذارد.

در این باره باید به بررسی دو موضوع بپردازیم: حقوق مختص به مردان و دیگری نیز حقوق اختصاصی زنان.

#### تأسیس اصل

اسلام از نظر تدبیر شئون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، میان زن و مرد تساوی برقرار کرده است. بنابراین همان‌گونه که مرد می‌تواند در سرنوشت خویش تصمیم گیرد و مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، زن نیز بی‌هیچ تفاوتی چنین حقی دارد:



لهما کسبت و علیها ما اکتسبت. (بقره، 286)

للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن. (نساء، 32)

در حدیثی نبوی نیز می‌خوانیم:

الناس مسلطون علی اموالهم. (مجلسی، 1403، ج 2، ص 273)

از این‌رو، فقها ازدواج زن غیرباکره رشیده را بی‌اذن پدر (امام خمینی، 1390، ج 2، ص 454) و نذر زوجه از اموال خود را بدون اذن شوهر صحیح دانسته‌اند. (ترجینی، 1428، ج 4، ص 44) بنابراین زن و مرد به حکم آیه «و یحَقُّ اللّٰهَ الحَقُّ» (یونس، 10) در آنچه اسلام آن را حق می‌داند، برابرند. اما با این همه، خداوند در آفرینش زن دو ویژگی قرار داده تا از مرد ممتاز گردد:

1. زن را در مثل همچون کشتزاری برای پیدایش نوع بشر قرار داد تا در وجود او رشد یابد و به حد ولادت رسد.

2. از آنجا که زن باید جنس مخالف خود را مجذوب خود کند تا نسل بشر باقی بماند، خداوند خلقت او را لطیف قرار داد و برای اینکه زن با مشقت بچه‌داری و رنج اداره منزل روبه‌روست، شعور و احساس او را نیز لطیف و رقیق کرد. بی‌گمان این دو ویژگی که یکی جسمی است و دیگری روحی، در وظایف اجتماعی محول به زن تأثیر می‌نهد.

بدین بیان، جایگاه اجتماعی مرد نیز آشکار می‌شود و پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص آنها وجود دارد، حل می‌گردد؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

و لاتتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض،  
للرجال نصیب مما اکتسبوا، و للنساء نصیب مما اکتسبن و اسئلوا الله من فضله، ان الله کان بکل شیء علیما. (نساء، 32).



برپایه این گفتار، اعمالی که هر یک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد، موجب می‌شود به فضلی از خدا اختصاص یابد. برخی از فضل‌های خداوند مختص به مردان است و برخی دیگر نیز مختص به زنان. برای مثال، مرد از این نظر بر زن برتری دارد که سهم ارث او دو برابر زن است و زن را از این حیث بر مرد فضیلت است که خرج خانه از عهده او برداشته شده است. بنابراین نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه برعهده‌ام نبود و نه زن باید آرزو کند که ای کاش سهم ارث من با مرد برابری می‌کرد. برخی دیگر برتری را مربوط به عمل می‌دانند؛ بدین معنا که هر کس فلان عمل را انجام داد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه زن و چه مرد) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که بر دیگری برتری داشته باشد. ایمان و علم و عقل از این جمله‌اند که دین آنها را فضیلت می‌شمرد و خداوند به هر که بخواهد، عطا می‌کند: «و اسئلو الله من فضله...» (طباطبایی، 1370، ج 4، ص 409 و 410).

بنابراین احکام مشترک و اختصاصی زن و مرد، با طبیعت و خصلت‌های خاص هر یک ارتباط دارد و هیچ کدام تبعیض نیست، بلکه چون فطرت و طبیعت آنها غیرهم‌اند، احکام آنها نیز باید متفاوت باشد تا هر کس بتواند برپایه استعداد و قابلیت‌های خود به حق خویش نایل شود و در نتیجه عدالت اجتماعی محقق گردد. به بیانی دیگر، اگر بنا باشد احکام زن و مرد - به‌رغم طبیعت و روحیات متفاوت آنها - مشابه باشد، بی‌گمان یکی از آنها به حق خود و به نقطه مطلوبش نخواهد رسید و این معنا با عدالتی که وصف اساسی شارع مقدس است، منافات دارد. در ادامه به برخی از اختلافات فقهی و حقوقی زن و مرد که قرآن به آنها اشاره نموده، می‌پردازیم تا پی بریم که تفاوت در احکام تبعیض نیست و بی‌شک به اختلاف در خلقت باز می‌گردد، نه به جنسیت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## احکام مختص مردان

### 1. ارث

در قرآن کریم به صراحت آمده است: «لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (نساء، 11). در این آیه سهم مرد دو برابر سهم زن دانسته شده، از همین رو این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید سهم این دو متفاوت باشد؟ برای پاسخ، این پرسش ذکر دو مقدمه، ضروری می‌نماید: یک. برای تشکیل خانواده و اداره آن به طور طبیعی دو رکن نیازمندیم: یکی اقتصاد و دیگری نیز عاطفه و محبت. البته ارکان دیگری مانند تدبیر و عقل نیز مطرح‌اند که تماماً به یکی از این دو رکن بازمی‌گردند. خداوند برپایه طبیعت انسان‌ها امور اقتصادی را برعهده مرد، و امور عاطفی را نیز به جهت احساسات قوی زنان بر دوش آنها نهاده و احکام دیگر را نیز مطابق با این قاعده کلی سامان داده است. از این رو اگر قرار باشد تغییری در این احکام صورت پذیرد، باید همه آنها متغیر گردد؛ چراکه احکام اسلام - اعم از سیاسی، اقتصادی، حقوقی، قضایی و حتی عبادی - جملگی همچون دانه‌های زنجیر به یکدیگر متصل‌اند.

دو. در کلیه نظام‌های حقوقی از جمله اسلام یک اصل اساسی پیش‌بینی شده و آن اینکه حق و تکلیف همواره ملازم هم‌اند؛ بدین معنا که هر کس حقی دارد، باید مکلف نیز باشد و بالعکس. به تعبیری دیگر، چنانچه شخصی تنها ذی‌حق بوده و هیچ تکلیفی نداشته باشد و یا از این سو فردی دیگر بدون داشتن حقی، مکلف محض قرار گیرد، عدالت حقوقی تحقق نیافته است. (خسروشاهی، 1380، ص 147).

برپایه این دو مقدمه در پاسخ می‌گوییم: اولاً سهم زن به طور کلی نصف سهم مرد نیست، بلکه در حقوق اسلامی و قانون مدنی ایران مواردی یافت می‌شود که زن بیشتر از مرد ارث می‌برد. برای نمونه، سهم مادر گاه - بر حسب فرض - از سهم پدر نیز بیشتر می‌شود (ماده 903 قانون مدنی) وای بسا این زیادت از آن‌روست که مادر در حمل و خضانت فرزند و پرورش او رنج بیشتری می‌برد:



و وصّینا الانسان بوالدیه احسانا حمدته امه ،  
 کرها و وضعته کرها و جمله و فصاله ثلاثون  
 شهر ا. (احقاف، 15).

... مادر او را با زحمت فراوان حامله می‌شود و با مشقتی طاقت‌فرسا می‌زاید و  
 حداقل سی ماه حمل و شیر دادنش طول می‌کشد.

بنابراین اگر سهم مادر برخلاف هر زن دیگری - که سهمش نصف سهم مرد است - برابر  
 سهم پدر (ماده 909) و در برخی فرضیه‌ها بیش از آن است (ماده 903)، بی‌گمان از این روست  
 که شارع مقدس خواسته است جانب مادر را غلبه داده، او را نسبت به پدر شایسته احترامی  
 بیشتر معرفی کند. بنابراین در هیچ فرضی پدر بیشتر از مادر سهم نمی‌برد.

دوم اینکه اگر سهم دختر از ترکه پدر و مادر نصف سهم پسر است، شاید از این روی باشد  
 که پسر در مقابل پدر و مادر تکلیف بیشتری دارد. مثلاً پسر موظف به پرداخت نفقه به پدر و  
 مادر است، در حالی که دختر در این حوزه وظیفه‌ای ندارد. بنابراین طبیعی است که پسر باید  
 حق بیشتری داشته باشد، چنان که در مقدمه دوم نیز گفته شد که هر کس تکلیف بیشتری  
 دارد، حق او نیز افزون‌تر است و بالعکس. گواه این مدعا آنکه پسر بزرگ‌تر بدان جهت که در  
 مقابل پدر و مادر دارای تکلیف بیشتری است، در ترکه آنها نیز سهم خاصی به او اختصاص  
 داده شده که حیوه نام دارد. همین امر در مورد ارث زن و شوهر نیز صدق می‌کند؛ یعنی از  
 آنجا که شوهر در مقابل زن تکلیف بیشتری دارد، سهم فزون‌تری می‌برد و زن نیز به دلیل  
 تکلیف محدودتر، سهمی کمتر.

سوم آنکه چون طبق دستورهای اسلامی تأمین اقتصاد بر دوش مردان بوده و زنان  
 هر چند برای خویشتن تولید ثروت کنند، بار هزینه‌های آنها برعهده مردان است. بنابراین در  
 حقیقت زن بیش از مرد از ارث بهره می‌برد؛ چراکه در واقع مرد دو ثلث ارث را مالک می‌گردد،  
 اما در عین حال یک ثلث را برای خود و ثلث دیگر را برای زن مصرف می‌کند و زن نیز به جز  
 یک ثلث سهم خود، از یک ثلث سهم مرد نیز بهره می‌برد. بنابراین سهم مرد یک ثلث و  
 سهم زن دو ثلث است. (طباطبایی، 1370، ج 2، 342 - 340).





در اینجا با اشکالی نیز روبه‌رو می‌شویم: در جامعه هستند مردانی که به دلیل نداشتن خانواده، تمام دو ثلث خویش را خود مصرف می‌کنند و یا زانی هستند که به سبب وضعیت خاص زندگی مسؤولیت خانواده را بر دوش دارند و نه تنها از سهم مرد نصفی را بهره‌مند نمی‌شوند، بلکه نصف سهم خود را نیز باید هزینه خانواده‌اش کنند.

پاسخ اینکه، احکام در اسلام نوعی است، نه شخصی؛ بدین معنا که قانون‌گذار الهی احکام و مقررات خود را برای نوع مردم تشریح می‌کند و ناظر به موارد استثنایی نیست. بنابراین موارد پیش‌گفته نادر است و بدیهی است که نمی‌توان با لحاظ این موارد حکم کلی وضع نمود. اما باید برای موارد نادر نیز احکام ویژه پیش‌بینی کرد. مثلاً اینکه به چنین زن‌هایی از بیت‌المال پیردازند و یا از چنین مردانی مالیات گیرند. افزون بر این، توجیه سوم تنها با عنایت به مجموعه مقررات ارث به تصویب نرسیده، بلکه مطلب مورد نظر در نظام اقتصادی اسلام - که فراتر از ارث است - مورد تأیید شارع مقدس قرار گرفته؛ در نتیجه موارد نادر نیز باید تحت قاعده کلی جای گیرند.

## 2. طلاق

تمام آیات طلاق، خطاب به مردان است؛ از جمله:

و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن  
مَعْرُوف. (بقره، 231)

و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن...  
(بقره، 232)

يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن  
لعدتهن... (طلاق، 1)

در روایات ما نیز طلاق حق مردان دانسته شده؛ مانند این روایت:

الطلاق بيدمن اخذ الساق. (نوری طبرسی، 1408، ج 3، ص 8)



در پی این تصریحات، حال پرسیدنی است چرا باید طلاق به دست مرد باشد و آیا از راه‌های حقوقی مانند وکالت می‌توان آن را به زن واگذار نمود؟

البته در پی این شبهه، گروهی نیز حقی را که خداوند در خصوص طلاق به مرد تفویض نموده، اینگونه تفسیر کرده‌اند: علت اینکه اسلام به مرد حق طلاق داده، آن است که زن را صاحب اراده و میل و آرزو نمی‌شناسد، بلکه او را در ردیف اشیا می‌داند، نه اشخاص. اسلام مرد را مالک زن می‌داند و طبعاً به حکم «الناس مسلطون علی اموالهم» به او حق می‌دهد هرگاه بخواهد، مملوک خود را رها کند. (به نقل از: مطهری، 1357، ص 309).

در مقام پاسخ به سه دیدگاه اشاره می‌کنیم:

یک. دیدگاه علامه طباطبایی: ایشان برخلاف برخی از مباحث اختلافی بین زن و مرد - که به‌صراحت آنها را مطرح نموده - در مورد حق طلاق ظاهراً اظهار نظر روشنی بیان نکرده، ولی به استناد دأب ایشان در مباحث حقوق زن باید این‌گونه گفت که عدالت اجتماعی و تفاوت در خصلت‌های زن و مرد اقتضا می‌کنند هر یک مطابق با استعداد و قابلیت‌های خود به حق خویش دست یابند و چون خداوند قدرت تعقل را بیشتر در مرد قرار داده و در مقابل به زن عاطفه قوی‌تری اعطا کرده، حق طلاق را به مرد واگذار نموده تا او با استفاده از تعقل خویش کمتر به طلاق مبادرت ورزد. از این‌رو اگر حق طلاق با زن بود، به دلیل غلبه احساس و عاطفه او بر تعقلش، با کوچک‌ترین تلخی در روابط زناشویی تن به طلاق می‌داد. (علامه طباطبایی، 1370، ج 2، 415 - 409).

ناگفته نماند این بیان مورد توجه و تأیید برخی از دانشمندان حقوق موضوعه مانند دکتر صفایی (صفایی، 1381، ص 200) و محقق داماد (محقق داماد، 1379، ص 379 به بعد) نیز قرار گرفته است.

دو. دیدگاه شهید مطهری: وی برخلاف استاد خویش اختصاص حق طلاق را به مرد را ناشی از عدالت اجتماعی نمی‌داند، بلکه منشأ این حق را به طبیعت زن و مرد بازمی‌گرداند. به بیانی دیگر، طلاق از منظر ایشان حق طبیعی مرد است؛ چراکه اگر مرد در روابط زناشویی نسبت به



همسر خود دلسرد گردد، پایه‌های این زندگی سست می‌شود و دیگر نمی‌توان با قانون و به‌زور، آن را نگاه داشت، اما اگر زن نسبت به مرد بی‌علاقه شود، پایه‌های زندگی ضربه‌های سنگینی را متحمل نمی‌گردد و حتی مرد می‌تواند با محبت مضاعف آن را بازگرداند. (مطهری، 1357، ص 285). بنابراین اگر حق طلاق با مرد است، این به دلیل مالکیت مرد نیست، بلکه، این حق در طبیعت و فطرت مرد ریشه دارد. (همان، ص 309).

البته ناگفته نماند استاد مطهری طلاق را حق منحصر مرد نمی‌داند، بلکه آن را حقی اولیه تلقی کرده و معتقد است ثانیاً و بالعرض می‌توان آن را به زن واگذار نمود؛ بدین معنا که مرد می‌تواند این حق خود را طی قرارداد وکالت به زن واگذارد. (همان، ص 314 - 312).

سه. دیدگاه نگارنده: واگذاری حق طلاق به مرد نه از باب عدالت اجتماعی است، آن‌گونه که مرحوم علامه طباطبایی بدان قائل است و نه از باب حکم طبیعت و فطرت که مرحوم مطهری بیان می‌دارد، بلکه تنها عدالت حقوقی و تلازم بین حق و تکلیف است که این واگذاری را اقتضا می‌کند.

پیش‌تر گفته شد که اگر در حقوق اسلامی حق و تکلیف منفک شوند، عدالت خدشه‌دار خواهد شد. به همین رو در نظام خانواده نیز که زن و شوهر ستون‌های اساسی آن‌اند، باید هریک در مقابل دیگری، هم محق باشند و هم مکلف. در نتیجه قانون‌گذار الهی از یک سو مهریه، نفقه، مسکن و جز اینها را حق زن و تأمین آنها را تکلیف مرد قرار داده و از سویی دیگر ریاست خانواده و نیز طلاق را حق مرد دانسته و تبعیت از تصمیم مرد را نیز در این موارد برعهده زن نهاده است.

بی‌گمان در تقسیم‌بندی وظایف، خداوند خصلت‌های درونی زن و مرد را لحاظ نموده است؛ یعنی از آنجا که از یک سو پرداخت نفقه و مهریه نوعاً به قدرت بدنی زیاد نیازمند است و طلاق نیز به تعقل و تدبیر، این امور به مرد واگذار شده و از این سو چون امور داخلی خانواده عاطفه و احساسی فزون‌تر می‌طلبند، شارع اسلام زن را مکلف به تنظیم آنها نموده است. البته چنان که گفته شد، هیچ یک از این امور نقض یکی و کمال دیگری نیست، بلکه هر دو عطیه خداوند به زن و مرد بوده و در جای خود نیکوست.



نیز باید دانست که این حقوق و تکالیف - آن گونه که استاد مطهری فرموده - قابل انتقال و تفویض اند؛ یعنی مرد می تواند طبق قراردادی تحت عنوان وکالت، زن را وکیل در طلاق قرار دهد و یا زن از مهریه و نفقه خود صرف نظر نموده، مسؤلیت پرداخت آن را از دوش مرد بردارد.

### 3. نسب

در حقوق اسلامی و موضوعه ایران، نام خانوادگی فرزند در وهله اول نام خانوادگی پدر به شمار می رود و از سویی همان تابعیت و اقامتگاه و وطن پدر، برای فرزند نیز تلقی می گردد. (مواد 976 و 1006 قانون مدنی) همین معنا گروهی را به اشتباه افکنده؛ آن گونه که گفته اند از نظر اسلام و قرآن میان مادر و فرزند رابطه خویشاوندی و نسبی برقرار نیست و بدین رو اسلام شأن مادر را تنزل داده است. در اینجا با دو پرسش روبه رو می شویم: آیا واقعاً در اسلام بین مادر و فرزند رابطه نسبی برقرار نیست؟ چرا نام خانوادگی، تابعیت، اقامتگاه و وطن فرزند، تابع پدر است، نه مادر؟

در پاسخ باید گفت براساس آیات قرآن همان گونه که پدر رابطه نسبی را به پسر و دختر خود انتقال می دهد، مادر نیز چنین می کند. یکی از آثار روشن این انتقال در قانون اسلام، ارث و حرمت نکاح است، چنان که فرمود: «حرمت علیکم امهاتکم...» (نساء، 23)؛ بدین معنا که اگر شخصی به جز یک نبیره دختری، اولاد و وارثی نداشته باشد، او ارث می برد و اگر او دختر باشد، به جد مادری خود محرم است. شاهد بارز این ادعا آیه ای دیگر است (نساء، 85) که در آن عیسی (ع) در زمره زریه حضرت نوح (ع) دانسته شده؛ حال آنکه نسب ایشان تنها از ناحیه مادر به نوح (ع) می رسد. همچنین است آیه مباحله که در آن، امام حسن و امام حسین (ع) فرزندان پیامبر (ص) خوانده شده اند.

اما اینکه فرزندان به پدران ملحق اند، برای آن است که تلازم بین حق و تکلیف رعایت شده باشد؛ یعنی از آنجا که هزینه زندگی و تربیت فرزندان با پدر است، حق پدر نیز این می شود که احوال شخصی فرزندان تابع او باشد. به بیانی دیگر، چون پدر در مقابل فرزندان وظیفه بیشتری دارد، منطقاً باید حق زیاده تری را نیز واجد باشد و به طور کلی این تبعیت از آثار ریاست پدر بر خانواده است که به منظور رعایت عدالت حقوقی به او واگذار شده است.



## 4. عده

براساس آیات قرآن زنی که طلاق می‌گیرد و یا شوهرش وفات می‌یابد، باید تا ازدواج مجدد خود عده نگاه دارد؛ یعنی در مدتی معین به هیچ مردی تمکین نکند و پذیرای ازدواج با کسی نشود. برای مثال، در آیه‌ای می‌خوانیم:

و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثه قروء و لایجل  
لهن ان یمکن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن  
یؤمنن بالله و الیوم الآخر و...؛ (بقره، 228). زنان طلاق گرفته، تا  
سه پاکی منتظر بمانند و اگر به خدا و روز جزا ایمان دارند، روا نیست چیزی را که  
خدا در رحم‌هایشان خلق کرده، نهان دارند و اما شوهرانشان اگر سر اصلاح دارند،  
در رجوع به ایشان در عده طلاق سزاوارترند. زنان را نیز مانند وظایفشان حقوقی  
شایسته است و مردان را بر آنان مرتبت و برتری است، و خداوند عزیز و حکیم  
است.

در اینجا پرسیدنی است چرا زنان باید عده نگاه دارند و حق ندارند پیش از پایان ایام عده، ازدواج مجدد کنند و اگر هم به چنین ازدواجی اقدام نمایند، محکوم به بطلان است؟ افزون بر این، چرا مردان نه تنها نباید چنین عده‌ای نگاه دارند، بلکه می‌توانند بلافاصله پس از مرگ همسر ازدواج مجدد نمایند و یا پس از طلاق همسر خود، بی‌درنگ تجدید فرایش کنند؟ در بیان حکمت تشریح عده و تفسیر آیه مزبور آمده است: تشریح عده از آن روست که نطفه مردان با یکدیگر مخلوط نشود و نسبها فاسد نگردد؛ بدین بیان که اگر زن مطلقه حامله است، معلوم شود که از شوهر اولش حمل برداشته، نه دوم. بنابراین اگر عده واجب نمی‌شد، معلوم نمی‌گردید که چنین فرزندی، فرزند کدام یک از دو شوهر است. البته ضرورتی ندارد که این حکمت در تمامی موارد موجود باشد؛ چراکه قوانین و احکام همواره دایر مدار مصالح و حکمت‌های غالبی است، نه حکمت‌های عمومی. در نتیجه اگر زن عقیم باشد، چنانچه مطلقه گردید، باز هم باید ایام عده را نگاه دارد. (طباطبایی، 1370، ج 2، ص 345 و 346).

البته این حکمت را در خصوص عده طلاق نیز مطرح کرده‌اند، اما با تنقیح مناط، حکمت عده وفات را نیز می‌توان در همین نکته دانست. همچنین پوشیده نماند این بیان، «حکمت»



تشریح است، نه فلسفه آن؛ ضمن آنکه به جز این معنا، ممکن است بتوان موارد دیگری را نیز به عنوان حکمت مطرح کرد.

بدیهی است با توجه به این پاسخ، وجوب نگاه داشتن عده برای مردان بی معنا خواهد بود، از این رو می‌توانند پس از طلاق یا فوت همسر اول خود بلافاصله ازدواج کنند.

با این همه، در این باره با اشکال روبه‌رویم؛ اگر حکمت تشریح عده همین وجهی باشد که بیان شد، امروزه دیگر جایگاهی ندارد؛ چرا که آزمایش خون به سادگی تکلیف نطفه را معلوم می‌کند. به بیانی ساده‌تر، اگر زن بدون رعایت ایام عده نیز ازدواج مجدد نماید و سپس حامله گردد و فرزندی از او متولد شود، با آزمایش خون می‌توان تشخیص داد که فرزند از آن کدام شوهر است. بنابراین در دنیای علمی امروز باید عده را از مقررات حقوق خانواده حذف کرد.

پاسخ اینکه اولاً آنچه بیان شد، حکمت تشریح بود، نه فلسفه آن. بنابراین آنچه حکم را منتفی می‌کند، نفی فلسفه و علت حکم است، نه نفی حکمت.

ثانیاً؛ آزمایش خون و یا حتی موارد دیگر مانند قاعده فراش و تن‌پیمایی (قیافه‌شناسی) تنها نفی نسب می‌کنند، ولی قادر به اثبات نسب نیستند. (صفایی، 1381، ص 289 و 290).

سوم آنکه وجوب رعایت عده برای زنان شوهرمرده و مطلقه از باب پیشگیری است؛ درحالی که آزمایش خون و دیگر موارد از باب معالجه و به هنگامی است که حادثه‌ای رخ داده و متأسفانه پرونده‌ای برای تشخیص و تعیین نسب تشکیل شده است. بنابراین حذف عده از مقررات حقوقی و جایگزینی آزمایش خون و دیگر طرق وجهی ندارد.

## 5. ازدواج

### یک. تعدد زوجات

براساس آیه‌ای از قرآن مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد:

و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما  
 طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع...؛ (نساء،  
 3)؛ اگر بیم دارید که در مورد یتیمان اقامه قسط نکنید، با زنان ازدواج کنید، یا با  
 دو زن یا سه زن یا چهار زن.



این در حالی است که یک زن حق داشتن چند شوهر را در آن واحد ندارد. همین معنا، ما را با دو پرسش مهم روبه‌رو می‌کند: اساساً فلسفه چندهمسری چیست و چرا مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد؟ چرا در این موضوع بین زن و مرد به‌ظاهر تبعیض است و زن نمی‌تواند در یک زمان با چند مرد ازدواج کند؟

در طول تاریخ، چند همسری دلایل متفاوتی داشته است. برای مثال، در یک دوره تنها ماندن زن در خانه و فراهم آوردن مصاحبی برای او در منزل دلیل این کار بوده است. در دوره‌ای دیگر در میان قبایل، چون مرد و صاحب‌خانه به‌همکاری دیگران به‌شدت نیاز داشته، چند همسر را برای خود برمی‌گزیده است تا با داشتن اولاد بیشتر، بهتر به دفاع پردازد؛ ضمن آنکه عاملی برای ریاست و آقایی بر دیگران نیز به‌شمار می‌آمد. همچنین در بین برخی طوایف همواره جنگ و کشتار و غارت بوده و به همین‌رو مردان زیادی در جنگ‌ها کشته می‌شدند. بدین‌سان، زنان بسیاری بدون مرد باقی می‌ماندند و این خود به‌تنهایی معضلی بزرگ برای جوامع آن روز به‌شمار می‌رفت که جز با تعدد زوجات برطرف نمی‌شد. (طباطبایی، 1370، ج 4، ص 290 و 291).

اسلام قانون چند همسری را در صورت رعایت عدالت در بین آنها تنفیذ نموده و تمام محدودیت را که متوجه این تنفیذ می‌شود، اصلاح کرده و فرموده است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.» (همان، ص 301 و 302). بنابراین اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریح نکرده و بر همه مردان واجب نشموده، بلکه آن را به شرط برقراری عدالت در میان آنها، جایز دانسته تا مصالح جامعه اسلامی تأمین شود. (همان)

اما اینکه چرا به زن اجازه داده نشده دو شوهر داشته باشد، علتش همان جلوگیری از اختلاط نطفه است که در بحث حکمت تشریح عده به تفصیل ب آن پرداختیم. اگر هم کسی در مقام نقد این مبنا مسأله آزمایش خون را مطرح کند، پاسخش همان است که در بحث عده بیان شد.

#### دو. نکاح موقت

در این نوع ازدواج، مرد می‌تواند به هر تعدادی که بخواهد، زنی را در مقابل مهریه‌ای معین



برای مدتی مشخص در اختیار خود گیرد و البته برای این تصاحب باید صیغه‌ای نیز بخواند که در کتب فقهی بیان شده است.

درخصوص جواز این نوع ازدواج در میان شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد: اهل سنت به استناد حکم معروف خلیفه دوم این نوع ازدواج را حرام و باطل می‌دانند؛ آنجا که او گفت: «من دو چیزی را که در زمان رسول خدا حلال بود، حرام می‌کنم و هر کس آنها را انجام دهد، مجازاتش می‌نمایم: یکی متعه نساء و دیگری طواف نساء.» اما فقیهان شیعه به استناد آیات قرآن و سیره رسول خدا و اهل بیت، نکاح موقت را جایز شمرده‌اند. اینان آیاتی را که در آنها کلماتی از ریشه متعه به کار رفته (مانند استمتعتم) به کمک روایات حمل بر نکاح موقت نموده‌اند؛ از جمله:

..فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه  
و لاجناح علیکم فیما ترا ضیتم به من بعد  
الفریضه ان الله کان علیما حکیما؛ (نساء 24). ..و اگر زنی  
را متعه کردید، یعنی با او قرارداد نمودید که در فلان مدت از او کام گرفته، فلان  
مقدار اجرت به او بدهید، اجرتشان را بپردازید و بعد از معین شدن مهر، اگر به  
کمتر یا زیاده‌تر توافق کنید، گناهی بر شما نیست. همانا خدا دانا و فرزانه است.

روایاتی که درباره این آیه وارد شده، بیانگر آن است که مراد از «استمتعتم» ازدواج موقت می‌باشد. مثلاً عبدالرحمان بن ابی‌عبدالله چنین روایت کرد: من از ابوحنیفه شنیدم که از امام صادق (ع) درباره متعه سؤال می‌نمود. حضرت پرسید: از کدام متعه می‌پرسی؟ از متعه زنان یا متعه حج؟ گفت: منظورم متعه حج بود، ولی اکنون مرا خبر ده از متعه زنان! آیا این عمل حق است؟ حضرت فرمود: سبحان الله! مگر کتاب خدا را نخواندی که می‌فرماید: «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه» گفت: به خدا سوگند! گویی این آیه‌ای است که تاکنون آن را نخوانده‌ام. (مطهری، 1357، ص 43)

در هر حال به اتفاق فقیهان شیعه ازدواج موقت جایز است و همین امر سبب شده کسانی که جاهل و یا مغرض‌اند، شیعه را متهم کنند که آنان زنا را روا می‌دانند. اینان به غلط می‌گویند





شیعیان در پی شهوترانی‌اند و به مردان اجازه می‌دهد هر روز با زنی باشند و از این سو زنان را نیز مجاز می‌دانند که با رعایت ایام عده هر مدتی را با یک مرد بگذرانند و یا اینکه گفته‌اند شیعیان زنان را وسیله ارضای جنسی خود قرار داده، ارزشی بیش از این برای آنها قائل نیستند. اما پاسخ اینکه، اولاً از مجموع روایات حقوقی و اخلاقی برمی‌آید که ازدواج موقت در اسلام حکم اولی و مطلق نیست؛ یعنی کسی که امکان ازدواج دائم برای او وجود دارد، نمی‌تواند ازدواج موقت کند. (همان، ص 49 و 50). در اسلام - آن گونه که بیان شد - همه مقررات در تمام حوزه‌ها مانند دانه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند، از این رو نباید بین آنها تعارضی باشد. بنابراین اگر ازدواج موقت برای کسانی که توان ازدواج دائم دارند، تجویز گردد، بی‌شک این به معنای تأیید شهوترانی است (همان، ص 45). به سخنی دیگر، ازدواج موقت تنها برای کسانی تشریح شده که از یک سو ازدواج دائم برای آنها ممکن نیست و از دیگر سو نمی‌توانند قدرت جنسی خود را مهار کنند. در واقع از آنجاکه شهوت و قوای آن عطایایی الهی‌اند و از این سو شارع مقدس ارضای نامشروع جنسی را نیز تحریم نموده، برای جمع بین این دو می‌باید راه‌حلی تشریح گردد تا هم قدرت مزبور ارضا شود و هم مؤمنان به راه‌های غیرشرعی متوسل نگردند. به همین رو، قانون‌گذار اسلامی نخست ازدواج دائم را پیشنهاد نموده و سپس برای کسانی که توان این کار ندارند و می‌ترسند به حرام افتند، ازدواج موقت را توصیه کرده است. (همان، ص 258).

از سویی دیگر، آنانکه ادعا می‌کنند شیعه با حلیت مُتَّعَه در واقع زنا را تجویز کرده، باید بدانند زنا در جایی صادق است که رابطه جنسی مجوز شرعی و قانونی نداشته باشد، و گرنه عمل انجام‌شده نه‌تنها عقابی ندارد، بلکه پاداش اخروی را نیز در پی خواهد داشت.

#### 6. شهادت

آیات قرآن به صراحت شهادت دو زن را با شهادت یک مرد برابر می‌داند:

... واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا  
رجلین فرجل و امرأتان من ترضون من الشهداء .  
(بقره، 282)



همچنین در برخی موضوعات مانند حقوق الله به استثنای زنا، شهادت زن نه مستقلاً اعتبار دارد و نه منضماً. (ترحینی العاملی، 1428، ص 180) همین معنا برای طرفداران حقوق زن این پرسش را مطرح می‌کند چرا باید شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد باشد؟ آیا این امر بیانگر تبعیض میان این دو نیست؟

پیش از پاسخ، این مقدمه مهم را یادآور می‌شویم که برخی از فقیهان معتقدند مقتضای اصل، عدم نفوذ شهادت زنان است، مگر خلاف آن ثابت گردد. (حائری، 1415، ص 460) اما درحقیقت با اطلاق ادله مشروعیت شهادت همچون «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» یا «انما اقصی بینکم بالایمان و البینات» و نیز با اطلاق ادله وجوب تحمل و ادای شهادت مانند آیات «و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا» (بقره، 282)، «و من یکتما فانه اثم قلبه» (بقره، 283)، «و اقیموا الشهاده لله» (الطلاق، 2) یا «و من اظلم من کتم شهاده» (بقره، 140) و یا روایاتی مانند خبر جابر از امام باقر (حر عاملی، 1413، ج 27، ص 312) و روایاتی متعدد در این باب (همان، ص 312 - 309) و از سویی دیگر با قبح لغو از سوی شارع مقدس اسلام، بی‌شک پذیرش اصل عدم نفوذ شهادت زنان، تخصیص اکثر را در پی خواهد داشت که در قبح عقلی آن تردیدی نیست؛ چراکه در بسیاری از موضوعات فقهی، شهادت زنان نافذ تلقی شده است. البته باید دانست نظریه مزبور، با این اعتقاد منافاتی ندارد که اصل در شهادت مردان اند.<sup>1</sup> (نجفی، 1367، ج 41، ص 172) و از سویی با این باور نیز در تنافی نیست که شهادت زنان باید یا منضم به مردان گردد، یا اگر منفرداً انجام می‌شود، دست‌کم باید چهار نفر باشند.<sup>2</sup> (امام خمینی، 1390، ج 2، ص 447).

به هر روی در پاسخ به پرسش پیش گفته باید گفت:

1. در شهادت زنان سه حالت وجود دارد: در برخی موارد تنها گواهی زنان اعتبار دارد، مانند استهلال و به‌طور کلی آن اموری که مردان از آن آگاهی ندارند، یا به‌سختی از آن آگاه می‌شوند. (امام خمینی، 1390، ج 2، ص 447) در مصادیقی نیز تنها شهادت مردان پذیرفته می‌شود، همچون زنا در برخی موارد و به‌طور کلی حقوق الله محض. در موضوعاتی نیز



شهادت زنان به انضمام گواهی مردان مورد قبول قرار می‌گیرد، مانند عقود و ایقاعات و به‌طور کلی امور مالی. (ترحینی، 1428، ج 4، ص 195 - 184).

2. در شهادت، تعقل باید محور قرار گیرد، نه عاطفه و احساس. از آنجا که در زنان قدرت عاطفه و احساس قوی‌تر است، اسلام شهادت دو نفر از آنها را برابر با شهادت یک مرد دانسته است. مرحوم علامه در این باره می‌نویسد:

چون اسلام در تشخیص اینکه... چه کسانی مجتمع انسانی را تشکیل می‌دهند، زنان را هم جزو مجتمع و مشمول حکم شهادت می‌دانست، از این رو زنان را هم در اقامه شهادت با مردان سهیم نموده و حق ادای شهادت را هم به آنان داده، الا اینکه چون مجتمعی را که اسلام به وجود آورده، مجتمعی است که ساختمانش بر پایه عقل نهاده شده نه بر [اساس] عواطف، و زنان جنبه عواطفشان بر تعقلشان غلبه دارد، از این رو از این حق به زنان نصف مردان داده است.

بنابراین شهادت دو نفر از زنان معادل یک نفر از مردان خواهد بود؛ چنانچه آیه شریفه گذشته نیز به این حکمت اشاره کرده و فرمود: «ان تضل احدئهما فتذكر احدئهما الاخری» (بقره، 282)؛ یعنی تا اینکه اگر یکی از آن دو گمراه و دستخوش عواطف شد، دیگری متذکرش سازد... (طباطبایی، 1370، ج 6، ص 297).

3. در گذشته حتی برخی از مجامع غربی اساساً زنان را در شمار افراد مجتمع نمی‌دانستند به هیچ‌رو و شهادت آنان را نمی‌پذیرفتند؛ حال آنکه اسلام از همان آغاز، شهادت زنان را - حتی در مواردی منفرداً واجد وجاهت شرعی دانست - حال همین افراد، مدافع حقوق بشر و حقوق زن شده‌اند و اسلام را به مخالفت با حقوق زنان متهم می‌کنند.

4. پذیرش شهادت در اسلام ارزش تلقی نمی‌گردد تا عدم‌پذیرش آن نیز دلیلی بر بی‌ارزش بودن آن شخص باشد، بلکه شهادت و دیگر مناصب حقوقی، مسؤولیت‌هایی‌اند که بر اساس ویژگی‌های خلقتی انسان‌ها بر عهده آنان نهاده می‌شود. حائری در این باره می‌نویسد:

ان المناصب في نظر الاسلام ليست كراسي للفخر و الاعتزاز و جر المنافع، بل هي مسئوليات بحتة. (حائری، 1415، ص 460).



## احکام مختص زنان

### 1. مهریه

مرحوم شیخ مفید مهریه را این‌گونه تعریف می‌کند: «مایلتم الزوج با دائه ای زوجته حین یتم عقد زواجه.» (شیخ مفید، بی‌تا، ص 1). بدین بیان، مهریه چیزی است که شوهر موظف می‌گردد در صورت تمامیت عقد نکاح آن را به همسر خود بپردازد. البته این را نیز باید دانست که در نظام حقوقی اسلام مهریه تنها به زن پرداخت می‌شود، نه به فرد دیگری از اعضای خانواده‌اش.

پشتوانه قرآنی مهریه این آیه است: «و آتوا النساء صدقاتهن نحله.» (نساء، 4)؛ بدین معنا که مردان باید مهریه زنان را به‌عنوان هدیه و اعلام وفاداری به آنها بپردازند. در این آیه با توجه به فعل امر که ظهور در وجوب دارد، پرداخت مهریه حکمی الزامی شمرده شده، هرچند دست کم در ازدواج دائم از ضروریات عقد نیست که بدون آن محکوم به بطلان باشد.

در مورد میزان مهریه در اسلام محدوده خاصی اعلام نشده، بلکه به تراضی طرفین واگذار شده. (امام خمینی، 1390، ج 2، ص 296) و تنها گفته شده است اگر تعیین آن به زن واگذار گردید، او حق ندارد بیش از مهرالمثل تعیین کند، وگرنه مقدار زاید فاقد جاهت است، مگر آنکه شوهر به آن تن دهد. (همان؛ ماده 1090 قانون مدنی)

در هر صورت لزوم پرداخت مهریه در قوانین اسلام، این شبهه را ایجاد نموده است که اسلام زن را کالایی می‌داند که مرد او را در مقابل مبلغی از خانواده‌اش خریداری می‌کند. به تعبیر دیگر در اسلام نکاح همچون بیع، عقد معوضی است که در آن معوض، زن است و عوض مهریه.

در پاسخ باید گفت از آنجاکه در قرآن مهریه تحت عنوان «صَدَقَه» بر مرد واجب شده، آشکار می‌گردد که این کتاب آسمانی مهریه را ثمن و عوض زن نمی‌داند، بلکه با این تعبیر به مردان امر نموده است به‌عنوان اعلام خلوص و صداقت خویش به ساحت زنان، از لحظات



آغازین زندگی متعهد گردند هدیه‌ای به آنها بپردازند و از این طریق محبت و علاقه پاک آنها را به خود جلب کنند.<sup>3</sup> (نساء، 4).

افزون بر این، شواهدی نیز در حقوق اسلامی وجود دارد که نشان می‌دهد مهریه ثمن نیست؛ مانند اینکه در نکاح دائم، ذکر میزان مهریه در عقد ضرورت ندارد (شهید ثانی، 1410، ج 5، ص 339) و یا حتی مهریه می‌تواند غیرمالی باشد (همان)؛ در حالی که اگر مهر، ثمن به‌شمار می‌آید، اولاً می‌باید مال باشد و دوم اینکه در عقد ذکر گردد.

## 2. نفقه

کلیه مایحتاج زندگی زن مطابق شأن وی، نفقه تلقی می‌گردد. در ماده 1107 قانون مدنی برپایه نظر مشهور فقیهان آمده است:

نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت - که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد - و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء.

در این ماده دو نکته مهم وجود دارد: یکی اینکه نوع و مقدار نفقه مطابق شئونات و وضعیت اجتماعی زوجه محاسبه می‌شود، نه برپایه توانایی مالی مرد. دیگر آنکه تشخیص شئونات زن برعهده عرفاست و البته عرف را نیز دادرس قضایی معلوم می‌کند.

همه فقیهان اسلامی لزوم پرداخت نفقه از سوی شوهر را مستند به این آیات می‌دانند:

1. «یا ایها الذین آمنوا لا یجملکم ان ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشه مبینه و عاشروهن بالمعروف...» (نساء، 19).

برپایه این آیه مردان مکلف‌اند با زنان خود به نیکویی معاشرت کنند. بزرگان فقه اسلامی گفته‌اند یکی از بارزترین مصادیق این نوع زندگی پرداخت نفقه همسر است تا او دغدغه اقتصادی و معیشتی نداشته باشد و در کمال آرامش زندگی کند. (نجفی، 1367، ج 31، ص 302).



2. «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم...» (نساء، 34).

در این آیه نیز با توجه به جمله خبریه که اتفاقاً آکد از انشاست (مظفر، 1375، ص 67 و 68)، مردان موظف به پرداخت نفقه‌اند. در آیه مزبور آمده است اساساً اگر ما به مردان توانایی بدنی بیشتری داده و از این جهت بدانها برتری بخشیده‌ایم، از آن روی بوده است که نفقه همسر و فرزندان خود را در نظام اقتصادی اسلام با رغبت پردازند.

اما در روایات ما نیز به کرات از مهریه سخن رفته است. (نجفی، 1367، ج 31، ص 302) برای مثال در روایتی از امام صادق (ع) پوشاندن لباس بر بدن زن و سیر نمودن وی حق مسلم او دانسته شده است. (حر عاملی، 1413، ج 21، ص 510) همچنین پیامبر اسلام (ص) در پاسخ به گلایه هند همسر ابوسفیان از وی نسبت به عدم پرداخت هزینه‌های زندگی‌اش فرمود: «خذي ما یکفیک و ولدک بالمعروف؛ در حد متعارف، هزینه‌های زندگی خود و فرزندت را [بدون اطلاع وی از اموالش] بردار!» (نجفی، 1367، ج 31، ص 302) این روایت به خوبی بیانگر الزام شوهر در پرداخت نفقه همسر است.

ممکن است به دنبال این حکم اسلامی، برخی بگویند دین اسلام، هم مخالف فعالیت اقتصادی زن است و هم در صورت فعالیت، برای او استقلال اقتصادی قائل نیست.

اما این برداشتی نادرست است؛ چراکه اولاً در حقوق اسلامی زن می‌تواند هرگونه شغلی را که با مصالح خانواده یا با حیثیت خود و شوهرش در تنافی نباشد، برگزیند. از این‌رو، قانون مدنی برپایه نظر مشهور فقهای امامیه، در ماده 1117<sup>4</sup> - با احراز شرایط یاد شده - شوهر را مجاز نمی‌داند که همسرش را از فعالیت‌های خارج از منزل بازدارد. از دیگر سو به حکم قاعده تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم) زن نیز به مانند افراد بالغ، عاقل و رشید، استقلال اقتصادی دارد و می‌تواند بر پایه موازین قانونی هرگونه که بخواهد، در اموالش تصرف کند. افزون بر این، شوهرش نیز تنها با اذن یا اجازه او می‌تواند در اموال وی تصرف نماید، وگرنه به عنوان غاصب و متصرف عدوانی، محکوم به مسؤولیت‌های مدنی و کیفری خواهد شد.



### نتیجه سخن

از منظر اسلام، زن و مرد در بعد انسانی نسبت به یکدیگر هیچ تفاوت و ترجیحی ندارند، مگر به تقوا. اما در عین حال در خلقت این دو تفاوت‌هایی وجود دارد که منطقی‌اً منشأ اختلاف در احکام آنها گردیده و به همین دلیل قانون‌گذار در قرآن برای هر یک حقوق و تکالیف جداگانه‌ای درباره ارث، طلاق، نسب، عده، ازدواج، شهادت، مهریه و نفقه معین داشته است. بنابراین در موارد یاد شده صرف جنسیت زن و مرد منشأ وضعیت متفاوت حقوقی آنها نشده است. البته این تمایزات نشانه کمال یکی و نقصان دیگری نیست، بلکه همه در جای خود نیکوست. همچنین نباید این اختلاف‌ها را تبعیض دانست؛ زیرا تبعیض در مواردی است که دو نفر در شرایط کاملاً مساوی احکامی متفاوت داشته باشند.

### پی‌نوشت‌ها

1. این باور در بین فقیهان امامیه، مخالفی جز قاضی ابن‌براج ندارد. (محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج 41، ص 172).
2. این نظریه، مشهور بین فقیهان است. (همان، ص 171).
3. در مقام تحلیل فلسفه مهریه با دیدگاه‌های مختلفی روبه‌رویم. در این باره بنگرید به: شهید ثانی، الروضه البهیة...، ج 5، ص 339.
4. ماده 1117 قانون مدنی مقرر می‌دارد: شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند.

### منابع

1. قرآن کریم.
2. ترحینی العاملی، السید محمدحسن، (1428 ق) الزیاده الفقهیه فی شرح الروضه البهیة، الطبعة الخامسة، قم، دارالفقه للطباعة و النشر.
3. الجبلی العاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین، (1410 ق) الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، الطبعة الاولی، قم، داوری.
4. جهانگیری، محسن، (1385) بررسی تمایزهای فقهی زن و مرد، ج 1، قم، انتشارات دفتر



- تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
5. حائری، سید کاظم، (1415 ق) *القضاء فی الفقه الاسلامی*، الطبعة الاولى، قم، باقری.
  6. الحرعاملی، الشیخ محمد بن الحسن، (1413 ق) *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.
  7. خسروشاهی، قدرت الله و مصطفی دانش‌پژوه، (1380) *فلسفه حقوق*، ج 5، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
  8. صفایی، سید حسین و اسدالله امامی، (1381) *مختصر حقوق خانواده*، ج 5، تهران، میزان.
  9. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (1370) *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج 2، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
  10. مجلسی، محمدباقر، (1403 ق) *بحار الأنوار*، الطبعة الثانیه، بیروت، مؤسسه الوفاء.
  11. محقق داماد، سید مصطفی، (1379) *بررسی فقهی حقوق خانواده*، ج 7، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
  12. مطهری، مرتضی، (1357) *نظام حقوق زن در اسلام*، ج 8، تهران، صدرا.
  13. مظفر، محمدرضا، (1375) *اصول الفقه*، الطبعة الثامنة، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
  14. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (بی تا) *رساله فی المهر*، بی جا، بی تا.
  15. منصور، جهانگیر، (1382) *قانون مدنی*، ج 15، تهران، دیدار.
  16. مهرپور، حسین، (1379) *مباحثی از حقوق زن*، ج 1، تهران، مؤسسه اطلاعات.
  17. موسوی خمینی (امام)، سید روح الله، (1390) *تحریر الوسیله*، الطبعة الثانیه، نجف، مطبعة الاداب.
  18. نجفی، محمدحسن، (1367) *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، الطبعة السابعة، لبنان، داراحیاء التراث العربی.
  19. نوری طبرسی، میرزا حسین، (1408 ق) *مستدرک الوسائل*، الطبعة الاولى، لبنان، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی